

## مقدمه:

ادبیات همواره بستری است که مانند هنر و زیبایی در هاله‌ای از ابهام است. مخاطبان ادبیات تمام انسان‌های روی زمین‌اند و طبیعی است که اثر ادبی به وسعت تمام انسان‌هایی است که زیسته‌اند و خواهند زیست. همواره با آغاز هر دوره‌ی جدیدی در طول تاریخ پدیده‌های جدید به این اقیانوس بی‌کران ملحق شده‌اند و ادبیات همواره تا بی‌نهایت ظرفیت این نوشتن و تحول را دارد.

یکی از زمینه‌هایی که در ادبیات در حال گسترش و تحول است نقد ادبی است. همان‌طور که می‌دانیم، نقد به معنی جدا کردن سره از ناسره به کار رفته است. کار نقد آشکار ساختن مناسبات اثر یا مؤلف نیست و نیز قصد ندارد تا از راه متون، اندیشه یا تجربه‌ای را بازسازی کند، بلکه می‌خواهد اثر را در ساختار، معماری، مشکل ذاتی و مناسبات درونی‌اش تحلیل کند. (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۵)

نقد ادبی در دوره معاصر جایگاه ویژه‌ای دارد و به سرعت در حال گسترش و تحول است. به مرور زمان نقد ادبی با سایر علوم ارتباط عمیق و ژرفی برقرار کرده است و با بسیاری از دانش‌های حوزه علوم انسانی چون سیاست، مذهب، جامعه‌شناسی، تاریخ، فلسفه و روانشناسی گره‌های عمیقی خورده است.

هر کدام از این رویکردهای جدید جلوه‌ای از جلوه‌های اثر هنری و ادبی را مطرح می‌کند و به ناقدان این امکان را می‌دهد تا آثار ادبی و هنری را از دیدگاه‌های علمی مختلف بررسی نمایند.

یکی از مهم‌ترین رویکردهای جدید نقد ادبی رویکرد کهن‌الگویی یا اسطوره‌ای است. تحلیل‌گران ادبی برای این نقد دو ریشه فرا ادبی را معرفی نموده‌اند که یکی انسان‌شناسی و دیگری روانشناسی است. در حوزه‌ی انسان‌شناسی، جیمز فریزر در کتاب معروف خود «شاخه‌ی زرین» بسیاری از کهن‌الگوهای اساطیری و آیینی را، که مبانی اصلی این رویکرد ادبی را تشکیل می‌دهند، معرفی نموده است.

ریشه‌ی دیگر نقد کهن‌الگویی را در روانشناسی و در آرا یونگ می‌یابیم. در باور او روان انسان و ادبیات روی یکدیگر تأثیر متقابل دارد. این روان انسان است که ادبیات را می‌سازد. همچنین با این رویکرد ادبی به روی اثر ادبی است که می‌توان به عمق ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه نویسنده که اغلب هم خود او از آن بی‌اطلاع است پی برد. یونگ به روانشناسی به دید علمی صرفاً مادی نمی‌نگریست و این علم را نوعی معرفت‌شناسی به حساب می‌آورد، زیرا او برخلاف فروید تأکیدی بر روان نژندی انسان نداشت، بلکه جنبه‌های سالم روان انسان و تلاش برای استعلا‌ی روح و روان را نیز در نظر می‌گرفت. یونگ بر این باور بود که تنها بخش کوچکی از روان آدمی را خودآگاه او تشکیل می‌دهد و بزرگترین و قوی‌ترین نیروی روانی انسان در بخش ناخودآگاه او جای دارد. بخشی که به اعتقاد یونگ میراث بزرگ گذشتگان و گنجینه آگاهی و فرزاندگی آنان را نیز شامل می‌شود.

اما در این دوران انسان‌های معاصر شرقی چنان در جاذبه‌های صوری غربی مسغرق شده‌اند که عظیم‌ترین بخش روان خود را نادیده می‌گیرند و بازگشت به خود را به دست فراموشی می‌سپارند و مصداق این کلام ظریف حافظ می‌گردند:

سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد

آنچه خود داشت زیگانه تمنا می کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است

طلب از گمشدگان لب دریا می کرد

این پژوهش با توجه به رویکرد کهن‌الگویی به بررسی یکی از آثار گرانسنگ ادب فارسی می‌پردازد. تلاش من در این رساله طلب از گمشدگان لب دریا نیست، بلکه سعی بر این داشتم تا قابلیت های گسترده میراث بزرگ سرزمینم، مثنوی معنوی، را برای باری دیگر در حد بضاعت ناچیز خود به نمایش بگذارم.

انتخاب یونگ و مکتب او به این جهت است که مشابهت‌های بسیاری در آراء او با اصول فرهنگ عرفانی شرقی یافت می‌شود و این هم به شیوه پرورش و روحیات یونگ در کودکی باز می‌گردد که در آینده به آن خواهم پرداخت.

و اما مولانا را به این دلیل برگزیدم که مظهری کامل از فرهنگ شرقی و ایرانی است. مولانا و مثنوی معنوی او سرچشمه ای غنی در ادب فارسی است. آثار مولانا بستر مناسبی برای حضور ناخودآگاه و مطالعه‌ی کهن‌الگویی در ادبیات فارسی است.

این پژوهش « نقد کهن‌الگویی چند داستان مثنوی معنوی » نام دارد و در چهار فصل مجزا فراهم آمده است. روش کار بدین گونه بوده است که نخست کلیاتی درباره‌ی زندگی یونگ آورده شده است، زیرا که نحوه‌ی زندگی او بر روی نظریاتش تأثیر مستقیم گذاشته است، سپس مختصری از نظریات او درباره‌ی ساختار شخصیت انسان در سه عنوان خودآگاه،

ناخودآگاه فردی و ناخودآگاه جمعی آورده شده است. در فصل بعدی به صورت مبسوط به کهن‌الگوها که مبانی اصلی رویکرد کهن‌الگویی است پرداخته شده است. بدین صورت که ابتدا کهن‌الگوها به دو دسته اصلی و فرعی تقسیم شده‌اند و سپس کهن‌الگوهای فرعی در سه گروه شخصیت‌های کهن‌الگویی، موقعیت‌های کهن‌الگویی و نمادهای کهن‌الگویی بررسی شده‌اند. در ادامه‌ی این مطالب به نقد کهن‌الگویی، ریشه‌های فرا ادبی این رویکرد و زمینه‌ی پیدایش آن در نقد ادبی نیز اشاره شده است.

در بخش پایانی این پژوهش، که بخش کاربردی این مختصر است، چهار داستان از مثنوی انتخاب شده است که با رویکرد کهن‌الگویی به بررسی آن پرداخته‌ام. لازم به ذکر است که در تحلیل داستان‌ها ابتدا خلاصه‌ای از داستان را بیان نمودم و سپس بر مبنای تقسیم بندی فصل دوم (انواع کهن‌الگوها)، ابتدا به شخصیت‌های کهن‌الگویی داستان و سپس به موقعیت‌های کهن‌الگویی و در نهایت به نمادهای کهن‌الگویی داستان‌ها پرداخته‌ام.

و در آخر صلاح کار کجا و من خراب کجا!؟

فصل اول :

کلیات

## ۱-۱- زندگی نامه یونگ :

کارل گوستاو یونگ<sup>۱</sup> یکی از برجسته‌ترین روانشناسان مکتب روان تحلیل‌گری است که با ایجاد «روانشناسی تحلیلی»<sup>۲</sup> و تألیف آثار متعدد در این زمینه نام خود را برای همیشه در تاریخ روانشناسی ماندگار کرده است. یونگ در ۲۶ ژوئیه ۱۸۷۵ در کسویل سوئیس و در خانواده‌ای مذهبی که در آن نه کشیش وجود داشت بدنیا آمد. کارل تنها پسر ژان پل آشیل یونگ، کشیش کلیسای پروتستان بود که چندان بضاعتی هم نداشت. از یادداشت های یونگ و یونگ شناسان چنین بر می‌آید که والدین او اختلافات عمیقی با یکدیگر داشتند و این موضوع را بر زندگی یونگ مؤثر می‌دانند و نداشتن عشق و محبت زنانه در آثار یونگ را در محیط زندگی و خانوادگی او به ویژه در دوران کودکی او جستجو می‌کنند.

«مادرم چند ماهی در بیمارستانی در شهر بال بستری بود و احتمالاً بیماری اش به مشکلی در امر زناشویی ربط داشت. یکی از خاله هایم که مجرد و بیست سالی از مادرم بزرگ بود، از من مراقبت می‌کرد. از دوری مادرم سخت رنجور بودم. از آن پس هرگاه سخن از مهر می‌رفت، احساس شک و تردید می‌کردم. کلمه زن احساسی توأم با عدم اعتماد در من بر می‌انگیخت و پدر به معنای اعتماد و اراده بود. من زندگی را با این مشکل آغاز کردم. لیکن بعدها این تصورات تغییر کرد. به

---

<sup>۱</sup> - Carl Jung

<sup>۲</sup> - Analytical psychology

دوستان مذکر اعتماد کردم و سرخوردم و به زنان اعتماد نکردم و مایوس

نشدم.» (یونگ، خاطرات، رویاها، اندیشه ها ، ۱۳۷۸: ۲۲)

یونگ علاوه بر روابط آشفته پدر و مادر تا نه سالگی خواهر و برادری نداشت و این عوامل باعث شد تا او از دنیای واقعی فاصله بگیرد و به یک زندگی درونی و شهودی روی آورد. او هرگاه از بدخلقی های پدر و رنجوری مادرش آزرده می شد به گوشه ای پناه می برد و ساعت ها با آدمک سنگی کوچکی راز و نیاز می کرد. گاه نیز بر سنگی می نشست و به خیال پردازی می پرداخت:

« در باغ خانه ما دیواری کهنه از تخته سنگ هایی بزرگ وجود داشت... در مقابل

این دیوار شیبی قرار داشت که سنگی از آن سر بر آورده بود. سنگ من. تنها بودم

اغلب بر این سنگ می نشستم و سرگرم یک بازی خیالی می شدم...»

همان، ۱۳۷۸: ۳۳ و ۳۴)

افکار مالیخویایی یونگ ناشی از همین خلوت ها و بازی ها بود. او از همان ابتدای کودکی با مذهب و ادبیات روم و یونان باستان آشنا شد. یونگ علاقه چندانی به درس و مدرسه و مطالعه رسمی نداشت و مطالعه آزاد به ویژه در باب مذهب و فلسفه را ترجیح می داد. یونگ در نوجوانی کم کم متوجه بضاعت اندک خانواده و فقر پدر کشیش خود شد. کشف فقر، عدم اعتماد به نفس ناشی از پرورش نادرست و رفتار نامناسب والدین، سالهای متزلزلی را برای یونگ ایجاد کرد که به خودگرایی و انزواطلبی او می افزود. او در جوانی در دانشگاه بازل رشته پزشکی را انتخاب کرد و در رشته روانپزشکی که به باور خود او فرصت دنبال کردن علاقه اش به رؤیاها، و موضوعات فوق طبیعی و غیبی را به او می داد، تحصیل نمود. او در روانشناسی برخورد بین طبیعت و روح را یافت و در این رشته تخصص خود را

گرفت. یونگ پس از آن در یک بیمارستان روانی در زوریخ به کار پرداخت و در دانشگاه زوریخ به پژوهش و تدریس مشغول شد.

در سال ۱۹۰۳ با اما روزن باخ ازدواج کرد و تا سال ۱۹۱۴ صاحب پنج فرزند شد. البته او از سال ۱۹۱۱ با آنتونیا وولف روابط عاشقانه داشت و این رابطه تا مرگ آنتونیا یعنی سال ۱۹۵۲ ادامه پیدا کرد. اما و آنتونیا هر دو به عنوان روانکاو با یونگ کار می کردند.

یونگ در سال ۱۹۰۷ در وین برای اولین بار با زیگموند فروید ملاقات کرد. آن دو ۱۳ ساعت تمام باهم سخن گفتند یونگ در ابتدا رابطه‌ی عمیق و دوستانه‌ای با فروید برقرار نمود تا جایی که فروید به یونگ نوشت « من رسماً تو را به عنوان پسر ارشدم پذیرفتم و به عنوان جانشین و ولیعهد خود تدهین کردم ». این رابطه‌ای که از سال ۱۹۰۶ با مکاتبات مختلف و از سال ۱۹۰۷ با دیدار دوستانه شکل گرفت و سبب شد که یونگ خیلی زود چهره درخشان در تحقیقات فروید شود، و اولین رئیس انجمن بین‌المللی روانکاوای گردد، به سرعت در سال ۱۹۰۹ با مشکل روبرو شد. یونگ به مرور زمان به بیان عقاید خویش در باب شخصیت انسان پرداخت و نظریه‌ی جدید شخصیتی خویش را مطرح کرد که باعث قطع رابطه خود با فروید شد. این مشکل از سفر مشترکی که یونگ و فروید به امریکا داشتند آغاز گردید.

« سفر به ایالت متحده در سال ۱۹۰۹ از برمن آغاز شد. هفت هفته به طول کشید و در این سفر من و فروید با هم بودیم و خواب‌های یکدیگر را تحلیل می کردیم. در آن زمان چند خواب مهم دیدم. لیکن فروید چیزی از آن سر درنیاورد و من او را ملامت نکردم. به نظر من خواب جزئی از طبیعت ماست که قصد فریب ندارد، و آنچه را که بخواهد به بهترین وجهی بیان می کند. درست مثل گیاهی که رشد می کند و یا حیوانی که در حدّ توانش پی خوراک می گردد. در گرماگرم تألیف کتاب



**wand lungen and samboleder libido** بودم که رؤیایی دیدم. این رؤیا

جدایی من و فروید را در آینده پیش بینی می کرد.

در این زمان بود که برای تحلیل رؤیایم دست به قلم گرفتم و به مرزبندی نظریات فروید و خودم پرداختم و وقتی که فصل پایانی آن با موضوع قربانی راجع به لیبیدو را نگاشتم و آن را منتشر ساختم، نتیجه آن از دست دادن رفاقت و دوستی بین من و فروید گردید. پس از گسستن از فروید همه‌ی دوستان و آشنایانم کنار کشیدند. کتابم مزخرف مطرح شد، من یک عارف قلمداد شدم و همین موضوع را ختم کرد. (یونگ، انسان در جستجوی هویت خویش، ۱۳۸۰: ۱۱)

مخالفت یونگ با فروید را می توان در سه مورد عنوان کرد:

- ۱- یونگ مفهوم لیبیدو را گسترش داد و آن را به صورت انرژی روانی کلی تر و نیروی زندگی عنوان کرد که جنسیت تنها بخشی از آن به شمار می رود.
- ۲- یونگ نه تنها گذشته را عاملی موثر بر شخصیت می دانست بلکه امید به آینده را هم مؤثر بر شخصیت می دانست. یونگ بر این باور بود که آنچه باعث حیات انسان می گردد تنها گذشته او نیست که امید به آینده هم انسان را زنده نگه می دارد.
- ۳- یونگ مفهوم ناخودآگاه را گسترش داد و بخش جدیدی با عنوان « ناخودآگاه جمعی » را به آن افزود و آن را جایگاه خاطرات نیاکان و اجداد بسیار کهن و حتی غیر بشری که موروثی و همگانی اند می داند. (سیاسی، ۱۳۷۱: ۷۱).

یونگ پس از جدایی از فروید دچار بیماری روان رنجوری سختی شد و از تدریس در دانشگاه کناره گیری کرد و در این شرایط فرصتی فراهم شد تا او با ناخودآگاه خود ارتباط برقرار کند و از طریق تحلیل رویاهایش روان رنجوری خود را درمان نماید. در این دوران

است که او به تحقیقات گسترده ای در باب افسانه ها مشغول می شود و مجموعه این پژوهش ها و درون نگری های یونگ، که از دوران کودکی در او پایه گذاری شده بود، در اثری به نام هفت موعظه برای مردگان در سال ۱۹۱۶ نگاشته می شود. این موعظه ها تصاویر و اشاراتی هستند که طبیعت دو قطبی روان را توصیف می کنند. یونگ این کتاب را انتشار نداد، فقط به طور خصوصی در اختیار بعضی از نزدیکانش قرار گرفت تا اینکه بالاخره در اواخر عمر خود در مجموعه ای که شامل زندگی نامه اش بود، منتشر گردید. این موعظت در حقیقت مبنایی بر روانشناسی او هستند. (یونگ، خاطرات، رویاها، اندیشه ها، ۱۳۷۸: ۴۰۰ و ۴۰۱)

یونگ غرق اعماق تاریک زندگی خودش شده بود و در آن با شخصیت های خیالی و رؤیایی مواجه می شد. او دورانی که با توهمات خود به سر می برد را، از مهم ترین دوران زندگی خود می داند. جدای از این درون نگری ها نقطه ی عطف تأثیرپذیری یونگ، سفرهای او به مناطق بدوی در دهه ی بیست به آفریقای شمالی، امریکا و میان قبایل سرخ پوست پوئبلو، کنیا و اوگاندا و هندوستان است. سفر به کشورهای شرقی و آفریقایی برای یونگ گنجینه ای می شود که بعدها در آثارش مرتباً از آنها استفاده می کند. یونگ پس از این دوران از دهه چهل به بعد در اوج شکوفایی علمی به سر می برد. او در این ایام از عمر خویش بخش اعظم توجه خود را صرف ناخودآگاه جمعی، دین و کیمیاگری می کرد و بینش های حاصل از اکتشاف ناخودآگاه خویش را تدوین و مطرح می نماید.

در سال ۱۹۵۵ اما همسر یونگ فوت می کند. با فوت همسرش او به برج بولینگن یعنی خانه ای ابتدایی که خود آن را ساخته بود و مأمن روحانی برای او بود، نقل مکان می کند و بیشتر وقتش را در آنجا به مداوای بیمارانش می گذراند. یونگ اهمیت بسیاری برای گذشته

تاریخی نژادی افراد قائل بود و به همین دلیل بیش از سایر نظریه پردازان و روانشناسان به مطالعه مذاهب، اسطوره‌ها، آداب و رسوم، عقاید و سمبول‌ها و نماد‌های انسانهای بدوی و روزگاران کهن پرداخت. او مکتب خود را «روانشناسی تحلیلی» نامید و سرانجام در ۶ ژوئن ۱۹۶۱ در سن ۸۵ سالگی در کمال آرامش از دنیا رفت. (شولتز ۱۳۸۳: ۱۰۴-۱۰۸).

یونگ در مورد مرگ چنین می‌گوید:

«از میان سالی به بعد آن کس نیک می‌زید که مرگ را همگام حیات حس کند. چون در لحظه اسرارآمیز میانه‌ی عمر منحنی حیات قوسی نزولی را طی می‌کند، و مرگ می‌زاید. نیمه دوم عمر صعود، گشایش، افزایش و باروری نیست، بلکه مرگ است، چون انتها جز آن نیست. نفی سرانجام زندگی همان انکار پذیرش پایان آن است. هر دو به این معناست که نخواهیم زندگی کنیم؛ زندگی را نخواستن؛ مرگ را نخواستن است. اوج و فرود هر دو سازنده یک منحنی اند.» (هاید مگی و مایکل گیس، ۱۳۷۹: ۱۷۱)

## ۱-۲- یونگ و ساختار شخصیت:

روانشناسی یونگ، که از همان آغاز راه خود را مکتب فروید جدا کرد، گرایش‌ها و شاخه‌های گوناگونی دارد. یونگ روانشناسی کل‌گرا است، بدین معنی که تمام ابعاد وجود آدمی و بسیاری از مسائل و مشکلات او را در نظر می‌گیرد. به گونه‌ای که گاه آراء او بسیار پراکنده به نظر می‌رسد و خود او هم در بسیاری از آثار خود به این موضوع اشاره کرده است و از مخاطب خود به دلیل پراکنندگی مطالب پوزش طلبیده است. یونگ در عصری که خردورزی و علم به نهایت خود رسیده بود، مطالبی از انسان و ناخودآگاهش کشف و با جرأت و دقت آنها را بیان کرد.

در این فصل با توجه به این که گنجاندن تمام آراء یونگ در این مختصر نه مقدور است و نه ملزوم سعی می‌کنم، مهترین بخش نظرات او، ساختار روان، که در ارتباط با نقد کهن-الگویی است مختصری ارائه دهم. هرچند که جهل من در علم روانشناسی مانع از پرداخت دقیق و بی‌عیب و نقص مطالب می‌شود.

در باور یونگ، روان انسان ساختاری رو به تکامل و کاملاً پویا است. از نظر یونگ انسان به دنبال تمامیت و تعادل است. همانگونه که انسانهای گذشته در جستجوی رستگاری بوده، انسان امروز هم به دنبال عافیت است و به همین جهت در شناخت روان خویش می‌کوشد. یونگ شخصیت انسان را مرکب از چند بخش یا دستگاه روانی جدا، اما مرتبط به هم می‌داند. این سیستم‌ها عبارتند از:

- خودآگاه
- ناخودآگاه شخصی
- ناخود آگاه جمعی

#### ۱-۲-۱- خودآگاه<sup>۱</sup>:

«من»، «ایگو» یا «خودآگاه» عبارت است از شعور ظاهری و ضمیر خودآگاه که از ادراک آگاهانه، خاطرات، احساسات، تفکرات و به طور کلی هر آنچه که افراد بر آن آگاهی

---

<sup>۱</sup>- igo

دارند یا می توانند از آن آگاهی داشته باشند تشکیل شده است. در واقع « من » آگاهی افراد از خود و پیرامونشان است و « علم شخص را به وحدت و هویتش میسر می سازد». (سیاسی ۱۳۷۱: ۷۳). خود مسئول احساس هویت و تداوم شخصیت است و محور و مرکز اصلی ضمیرآگاه محسوب می شود. خود آگاه در نسبت با ناخودآگاه بخش کوچکی از تمام روان را شامل می شود که این بخش کوچک نیز منش و روند کلی حرکت خود را از ناخودآگاه دریافت می کند. هر گاه خودآگاه در موضوعی راه افراط پیش گیرد ناخودآگاه ظاهر می شود و آن را متعادل می کند. خودآگاهی در مقایسه با وسعت ناخودآگاهی به مثابه پوسته ای است. حیطه‌ی ذهن خودآگاه محدودتر از ناخودآگاه است و در یک لحظه مشخص تنها بخش اندکی از مطالب مرتبط و هم‌زمان در خود دارد، و بقیه مطالب ذهن در هر زمانی ناخودآگاه است. ما هرگز قادر نیستیم که به تصویری از وحدت و کلیت دست یابیم، زیرا حیطه خودآگاهی ما بسیار محدود است و ما فقط بارقه‌هایی از واقعیات را می توانیم مشاهده نماییم. ناحیه ناخودآگاه وسیع و پیوسته است در حالی که خودآگاه محدود و لحظه‌ای است. خودآگاهی بیشتر در نتیجه ادراک و جهت یابی در جهان خارج حاصل می شود.

آنچه ابتدا به صورت مشخص و روشنی وجود دارد ناخودآگاه انسان است و خودآگاه از ناخودآگاه انسان مشتق می گردد. در کودکی ما ناخودآگاه هستیم، مهمترین عملکردهای طبیعت غریزی انسان ناخودآگاه است. خودآگاهی بعداً از ناخودآگاه برمی خیزد که این فرایند نیاز به تلاش فراوانی دارد. (یونگ، اصول نظری و شیوه روانشناسی تحلیلی یونگ، ۱۳۸۲:

(۱۱)

یونگ کوچکی خودآگاه را با مثالی این گونه شرح می کند:

« دوست داریم ناخودآگاه را کوچکتر از خودآگاه بدانیم، مثل آت و آشفالی که در گوشه‌ای افتاده است. اما رؤیا تصویر کاملاً متفاوتی را نشان می‌دهد. پسرک خودآگاه در برابر عظمت اقیانوس هیچ است.» (یونگ، تحلیل رؤیا، ۱۳۸۲، ۱۷۸).

شکل‌گیری خودآگاه در انسان به مرور زمان و در طی قرن‌ها تکوین یافته است و هنوز هم تا رسیدن به کمال نهایی فاصله بسیار دارد چراکه ذهن آدمی فرایندی پیچیده است و هنوز هم در پرده‌ای از ابهام قرار دارد و روان انسان را بطور کامل نمی‌توان به وسیله خودآگاه و محتویات آن شناخت. (یونگ، انسان و سمبل‌هایش، ۱۳۷۷: ص ۲۳)

مفهوم خودآگاه با مفهوم خود در آثار یونگ تفاوت اساسی دارد. شاید بتوان گفت که خودآگاه و ناخودآگاه هر دو زیر مجموعه‌ای از گستره‌ی بزرگ روان یعنی خود است. خودآگاه معلم دیگری هم دارد و آن جهان یا اجتماع پیرامون انسان است که یونگ آن را نقاب<sup>۱</sup> می‌خواند. که در واقع چهره‌ای است که فرد به جامعه نشان می‌دهد و در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

یونگ معتقد بود تصاویری که به صورت‌های عجیب و غریب در خواب پدید می‌آیند از محتویات سرکوب شده‌ی روان سرچشمه می‌گیرند و در خودآگاه ظاهر می‌شوند. او کارکردهای بسیاری در خودآگاهی تشخیص داد که این کارکردها خودآگاهی را در مسیر واقعیتهای برون روانی و درون روانی جهت‌دار می‌کند. (یونگ، اصول نظری و شیوه روانشناسی تحلیلی یونگ، ۱۳۸۲: ۹)

---

۱- persona

خودآگاه به‌طور طبیعی در مقابل آنچه ناشناخته و ناخودآگاه است، مقاومت می‌کند. یونگ هیچ‌گاه خودآگاهی را نفی نکرد اما با اهمیت بیش از حد دادن به خودآگاه نیز مخالف بود. چنانکه در این باره می‌گوید:

« همان گونه که پویندگی اراده، به آگاهی متفاوت انسان متمدن ابزاری کارآمد برای گسترش علمی محتوایش می‌دهد، افزایش بیش از پیش اراده نیز معرف خطر بیشتر سرگردانی و یک‌جانبه‌گی و انحراف در چیزی می‌شود که نه دارای قانون است و نه ریشه. مطمئناً، این امر نشانه امکان آزادی انسان است، اما از سوی دیگر، سرچشمه‌ی انحراف‌های بی‌پایان‌تر نیز هست.» (یونگ، روح و زندگی، ۱۳۷۹ : ۵۵)

به همین دلیل یونگ بیشترین بخش از آراء خود را به ناخودآگاه اختصاص داده است.

#### ۱-۲-۲- ناخودآگاه فردی<sup>۱</sup>:

ناخودآگاه فردی در کنار خودآگاه قرار دارد و محتوای آن موادی هستند که زمانی خودآگاه بوده‌اند ولی به دلیل کم‌اهمیتی یا ناراحت‌کننده بودن سرکوب یا فراموش شده‌اند و یا مفاهیم بسیار ضعیفی بوده‌اند که توان تأثیرگذاری بر خودآگاهی را ندارد. در بین ایگو و ناخودآگاه شخصی تبادل بسیاری وجود دارد و ممکن است محتویات ناخودآگاه شخصی به خودآگاه بیاید و یا محتویات خودآگاه به ناخودآگاه شخصی برود. (سیاسی، ۱۳۷۱: ۷۳).

---

<sup>۱</sup>-Personal unconscious

این بخش از ناخودآگاه می تواند شامل تمامی نیازهای ما از جمله تحریک ها، نیت ها ادراک ها، مکاشفه ها، اندیشه های عقلانی یا غیرعقلانی، برداشت ها، استنتاج ها، پیش فرضها، و در مجموع یک سلسله احساس ها باشد. و هر کدام از این پدیده های روانی می توانند خرده خرده و موقت و یا به صورت دایمی ناخودآگاه شوند. این انبوهی اندیشه، تأثر و نمایه ی موقتاً پاک شده، اگر چه در ذهن خودآگاه حضور ندارند اما بر آن تأثیر می گذارد. یونگ بر این باور است که ردپای ناخودآگاه در افراد مختلف متفاوت است. هر یک از افراد بنا به ذهنیت خود نمایه یی عام یا مجرد از آن می سازد و بنابراین به روش خاص خود آن را می فهمد یا به کار می بندد. (یونگ، انسان و سمبل هایش، ۱۳۷۷: ۴۷-۳۶)

در ناخودآگاه فردی عقده ها وجود دارند. عقده ها عبارت اند از مجموعه ای از احساسات، خاطرات، عواطف و اندیشه هایی که در ناخودآگاه شخصی متمرکز می شوند و دارای هسته ای هستند که جاذبه این هسته باعث می گردد فعالیت ها و تجربه های دیگر بر آن اساس شکل بگیرند و هر قدر که نیروی این هسته بیشتر باشد به همان میزان هم به فعالیت های افراد افزوده می شود.

به عنوان مثال کسی که دارای عقده مادر است ، تمام افکار و احساسات و فعالیت های او بر اساس تصورات او از مادر است و زندگی، افکار و اعمال مادر برای او بیشترین اهمیت را دارد.

عقده های موجود در ناخودآگاه فردی اختصاصی هستند و ممکن است که در افراد مختلف ماهیتی متفاوت داشته باشند و همچنین ممکن است تحت شرایطی به ضمیر خودآگاه بیایند. (سیاسی ۱۳۷۱: ۷۳-۷۴)



### ۱-۲-۳- ناخودآگاه جمعی<sup>۱</sup>:

مفهوم ناخودآگاه جمعی یا ناخودآگاه مشترک از مفاهیم جدیدی بود که یونگ در « نظریه شخصیت » خود مطرح نمود و سبب مباحثات و مجادلات فراوانی گشت.

اگر ناخودآگاه را به دو بخش جمعی و فردی تقسیم کنیم، قسمت اندکی از آن فردی است و بخش عمده آن را ناخودآگاه جمعی تشکیل می دهد. ناخودآگاه هشیار یا ناخودآگاه جمعی عمیق ترین و نایاب ترین سطح روان آدمی است. او معتقد است که :

«ناخودآگاهی جمعی میراثی است از زندگی تاریخی گذشته، از نیاکان و حتی از دورانی که بشر در مراحل حیوانی می زیست و از این رو به خاطره ناخودآگاه نژادی می رسد. و بدین ترتیب هنر و ادبیات از طریق آرکی تایپ ها به تاریخ قدیم همه ی افراد بشر می پیوندند و هر خواننده به نوعی خود را ناخودآگاه در آن باز می یابد. همه مردم در ناخودآگاه جمعی سهیم اند. اما آرکی تایپ (صورت اساطیری، کهن الگو) طرح کلی رفتارهای بشری است که منشأش همان ناخودآگاه جمعی است. به بیان دیگر آرکی تایپ محتویات ناخودآگاه جمعی است. صور مثالی در رویاها و توهمات و خیال پردازی و هنر و ادبیات خود را به ما نشان می دهد و به طور کلی بر ما نظارت و نفوذ دارد.» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۲۷)

---

<sup>۱</sup> - Collective unconscious

در اعتقاد یونگ انسان ها به همان صورتی که در ناخودآگاه فردی خود تجربیات شخصی و خاطرات فردی تا قدیمی ترین مضامین دوران کودکی را انباشته می دارند، در لایه ی جمعی ناخودآگاه خود نیز خاطرات اجدادی پیش از تولد و تجارب انواع بشری و پیش از بشری را نگهداری می کنند که این گنجینه نسل به نسل به انسان ها انتقال می یابد و بخش قابل توجهی از ضمیر و شخصیت انسان را تشکیل می دهد و در واقع پایه شخصیت و روان ما می شود و آن را شکل می دهد و هدایت می کند. گاه ما گمان می کنیم در همه زندگی مختارانه و با میل شخصی خود عمل می کنیم و اگر ناچاراً به شرایط زمانه تن می دهیم، این شرایط را خودآگاهانه و با تدبر و تعقل می پذیریم، اما گاه مواردی وجود دارند که ما اطلاع چندانی از آنها نداریم ، اما رخ دادند و در ناخودآگاه ما تأثیرات خود را باقی گذاشتند. یونگ در کتاب روانشناسی ضمیر ناخودآگاه بیان می کند:

« ضمیر ناخودآگاه جمعی نتیجه رسوبات تجربیات شتابزده قرون و اعصار گذشته بشر است و در عین حال به منزله ی پیش شرط این تجربیات یا تصاویر پیش ساخته دنیا به شمار می رود. در بطن این تصویر پیش ساخته، برخی از خصوصیات طی قرون برجستگی خاصی پیدا کرده است. این خصوصیات همان هایی است که من آنها را خصوصیات بارز یا غالب ضمیر ناخودآگاه جمعی یا نمونه های دیرینه یا صورت های مثالی می خوانم.» (۱۳۷۷: بیست و هشت مقدمه)

یونگ شخصیت هر انسانی را مرتبط با گذشته او می دانست ، گذشته هایی به وسعت تاریخ خلقت بشر و نسل های ماقبل از آن. در نظر او تعدادی از تجارب بنیادی ویژگی هر نسل در طول تاریخ بشر بوده است. (شولتز، ۱۳۸۳: ۱۱۴-۱۱۵)

او این بخش از روان را مقتدرترین و مؤثرترین بخش روان انسان می‌داند. بخشی که ایگو و خودآگاه هم در پاره‌ای از مواقع تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند.

ناخودآگاهی جمعی، مخزنی از خاطرات تباری انسان‌ها است که شخص این خاطرات تباری را از نیاکان خود به ارث می‌برد. این گنجینه نه تنها شامل تاریخ تبار انسان‌ها است بلکه تاریخ نسل ماقبل از انسان‌ها یعنی حیوانات را هم در بر می‌گیرد. به بیانی دیگر ناخودآگاه جمعی محل نگهداری تمام تجاربی است که نسل‌ها آن را در طی تکامل انسان و در طول روزگاران و اعصار تکرار نموده‌اند.

ناخودآگاه جمعی مقوله‌ای جهانی است و جدای از تجارب و اندوخته‌های فردی انسان‌ها است. تمام انسان‌ها ناخودآگاه جمعی یکسان و همانندی دارند و علت این همانندی هم تشابه ساختمان مغز در تمام نسل‌های انسانی است. ناخودآگاه انسان به صورتی که خارج از درک اوست با محیط پیرامون یعنی با گروه اجتماعی که افراد به آن متعلق هستند و بطور کلی با جامعه و فراتر از اینها با بعد زمان-مکان و تمام طبیعت هماهنگ است. (یونگ، انسان و سمبل‌هایش، ۱۳۷۷: ۳۱۱)

تجارب جمعی در شکل تاریخی خود ارثی نیستند یعنی ما بطور مستقیم آنها را به ارث نمی‌بریم بلکه انسان نیروی بالقوه احیای تجارب نسل‌های گذشته را به ارث می‌برد. این نیروی بشری، فرد را آماده می‌کند تا در مقابل جهان پیرامون، به نحو انتخابی و نه تصادفی واکنش نشان دهد. به عنوان مثال ما ترس از مارها را به ارث نمی‌بریم بلکه توان و انگیزه ترس از مارها را به ارث می‌بریم. ما بالقوه مهبای همان سلوکی هستیم که پیشینیان ما همواره رفتار و احساس می‌کردند. (شولتز، ۱۱۴: ۱۳۸۱)

یونگ بر این باور بود که ناخودآگاه جمعی، پایه ارثی تمام روان آدمی است. ایگو، ناخودآگاه فردی و سایر خصایص روانی، بر اساس ناخودآگاه جمعی پایه گذاری می شوند.

محتویات و آثار ناخودآگاه جمعی مربوط به مشهودات حسی و مدرکاتی است که در ذهن اجداد انسان ها ایجاد گردیده و در نسلهای متمادی تکرار شده است و «خلاصه و عصاره تحول و تکامل روانی انسان را تشکیل داده اند» (سیاسی، ۱۳۷۱: ۷۵)

یونگ معتقد است که انسان ها با در اختیار داشتن این گنجینه قدیمی پا به جهان می گذارند و بالقوه دنیایی از تجارب اجداد بی شمار گذشته را در ضمیر و وجود خویش دارد.